

سرباز شهید مرتضی قربانزاده - حرم امام رضا (ع)

### همسر برادر شهید

چه شد که بعد از سال‌ها شما به مطالب دفتر چه خاطرات شهید توجه نشان دادید؟ پدر شوهرم، پسر عمه پدرم هستند. شهید از پدرم یک سال بزرگ‌تر بود. من و همسرم شهید را ندیدیم. یک سال و نیم بعد از ازدواجمان در خانه مادر شوهرم مشغول خوردن چایی بودم که نگاهم به تاقچه اتاق افتاد. دفترچه‌ای روی تاقچه توجهم را جلب کرد. دفترچه را باز کردم و چند صفحه را خواندم. نوشته بود راهی قوچان شدم و نزدیک پادگانم. فهمیدم این دفترچه خاطرات شهید است. شهید برای خانواده‌اش خیلی عزیز بود. ۲۱ ساله داشت که شهید شد. شهادتش برای‌اش سخت بود. برای همین حتی دلشان نمی‌آمد وسایلش را باز کنند. وسایلش را همانطوری که بود در قسمتی از خانه نگهداری می‌کردند. من وقتی دفترچه را دیدم از صبح تا غروب همه نوشته‌ها را خواندم. برای مادر شوهرم خاطراتی که شهید نوشته بود را تعریف کردم. احساس می‌کردم این «دفترچه نیم سوخته» بخیرهای به خاطرات یک شهید است.

برای اینکه خاطرات این دفترچه گم نشود، روی چند نوار کاست پیاده کردم. شهید دختری را دوست داشت که قرار بود ازدواج کنند. من مدت‌ها بعد از خواندن دفترچه شهید احساس می‌کردم روحی‌ام تغییر کرده است. آن روز هم خیلی گریه کردم. وقتی یادم می‌آید چقدر آرزو داشت و از همه دنیایش گذشت بیشتر دلم می‌سوخ. شهید ما سر نداشت. مثل مولایش امام‌حسین (ع) بدون سر شهید شد.

در قسمتی از خاطراتش نوشته بود: در راه قوچانم راننده به حدی تند می‌رود که انگار عجل دنبالش کرده است. چقدر بد است سرباز اسلام باشی اما در جبهه کشته شوی و عراقی‌ها از دنیا بروی... جای دیگر نوشته بود: عراقی‌ها از صبح تا حالا مشغول توپ بازی‌اند. هر چه به آنها می‌گویم حوصله ندارم حالی‌شان نمی‌شود! داشتیم چایی می‌خوردیم تر کشی افتاد وسط سینی چایی! چقدر بد است که آدم در جبهه باشد و موقع خوردن چایی کشته شود. دوست دارم وقتی که اسلحه دستم است و رودر روی دشمن می‌جنگم کشته شوم.

### کدام بخش از خاطرات ایشان برای تان جذابیت داشت؟

در خاطرات شهید چیزی که برایم جالب بود این است که او وقتی در دوره آموزشی‌اش وقفه می‌افتاد، سینما می‌رفت یا کتاب می‌خواند. تمام فیلم‌ها را تحلیلی می‌کرد. سوادش بیلم آن زمان بود، اما یک انسان آگاه و کاملاً آغنی از معلومات بود. ۱۶ آذر آخرین روز نوشتن خاطراتش بود. همان شب آنها برای عملیات می‌روند و آقا مرتضی روز بعدش به شهادت می‌رسد. وقتی خاطرات را می‌خواندم قفرمی‌کردم خودم تیر خلاص خوردم. چیزی که جالب بود شهید بسیار هوشیار و آگاه بود. الان که خاطراتش را می‌خوانید متوجه بعضی حقایق آن موقع می‌شوید. یک جایی نوشته بود: «امروز بنی‌صدر از جبهه بازدید کرد. یکی، دو ساعتی که بنی‌صدر در جبهه بود حتی یک گلوله به طرف ما شلیک نشد! انگار از قبل با عراقی‌ها تئانی کرده‌اند!» اکنون بعد از سال‌ها، مشخص شده که بنی‌صدر خان بود. اما همان موقعی که بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود، شهید در خاطراتش نسبت به صداقت او شک و تردید می‌کند.

### از همان زمانی که دفترچه را دیدید، برای کتاب کردنش اقدام کردید؟

نه، بعد از اینکه خاطرات را خواندم هشت سالگی گذشت. فرزندم مدرسه می‌رفت. یک روز به میهمانی رفته بودیم که از یکی از دوستان همسرم تعدادی کتاب به امانت گرفتم تا بخوانم. شروع کردم به خواندن اسناد متناقض. یک کتاب کوچک هم مربوط به شاهرخ حر انقلاب اسلامی بود. وقتی خواندم، یادم آمد در دفترچه خاطرات برادر شوهرم نوشته بود ما سه نفر به کمک فدائیان اسلام رفتیم. کتاب شاهرخ را که خواندم دیدم او اول جزو لونی‌های تهران بود. حتی قرار بود عضو ساواک شود. اما، با پیروزی انقلاب، عاشق امام خمینی می‌شود. بعد با شهید مجتبی هاشمی همراه می‌شود و به عضویت گروه فدائیان اسلام درمی‌آید. در کتاب شاهرخ نوشته بود: سه نفر از لشکر ۷۷ خراسان به کمک ما آمدند. زمانی که کتاب را تمام کردم، دیدم شهادت شاهرخ را روز شهادت برادر شوهرم یکی است. نویسنده کتاب شاهرخ ضرع‌غام را پیدا کردم و به ذهنم رسید تمام هم‌زمان برادر شوهرم را پیدا کنیم. دوست دارم وقتی که اسلحه دستم است و رودر روی دشمن می‌جنگم کشته شوم.

### نحوه شهادت‌شان چگونه بود؟

مرتضی در روز ۱۷ آذر ۱۳۵۹ مصادف با ۲۹ ماه محرم آن سال، در منطقه عملیاتی آبادان - ماهشهر در سمت جبهه ذوالفقاری به شهادت رسید. در این منطقه رزمندگان بسیاری به شهادت رسیدند. آن روز برادرم از واحد دیده بان‌ی با توپ ۱۰۶ برای کمک به فدائیان اسلام به خط مقدم می‌رود. مرتضی مسئولیت توپ ۱۰۶ گروهان‌شان را برعهده در همین حین، یک گلوله خمپاره کنارش اصابت می‌کند. ترکش‌ها باعث جدا شدن سر برادرم می‌شود و در دم به شهادت می‌رسد. بعد از دو روز که پیکر شهید را به امل آوردند، قرار بود روحانی دیگری بر پیکر ایشان نماز بخواند. اما ایت‌الله حسین‌زاده املی به عنوان امام جمعه وقت امل، خبر آوردن پیکر شهید را می‌شنود و خود ایشان می‌آید و نماز شهید را می‌خواند. برادرم اولین شهید دفاع مقدس و کردستان داده بود، ولی در جنگ تحمیلی، مرتضی اولین شهید امل بود.

### در مورد اخلاق و رفتار شهید از پدر و مادر تان چه شنیده‌اید؟

متأسفانه چند سال پیش والدینم به مرحوم شدند. اما قبل از فوت‌شان از برادرم و روحیاتش برای ما تعریف می‌کردند. مرتضی بسیار مؤدب و ترس بود. در نامه‌ای که به یکی از دوستانش داده بود، نوشته: «امروز گلوله‌ها به یک متری سنگرم می‌افتادند. با خودم گفتم مرتضی زنده یکی از این گلوله‌ها به سنگر بیفتد آن وقت می‌دانی چه می‌شود؟ فکر نکن. می‌ترسی اینطور مردن خیلی بد است. اینکه تویی سنگر باشم و بمیرم من نیامدم جبهه که به همین راحتی در سنگر باشم و گلوله‌ای به سنگر اصابت کند و بمیرم! شهادت آنجا زیست که گلوله مستقیم بر جانم بنشیند و به ملاقات خدا بروم.»

یک خاطره را هم از قول پدرم تعریف کنم. پدرمان، بزرگ و متمدن محله بود. همه مطیع حرف‌شان بودند. موقعی که مرتضی به جبهه می‌رفت، پدرم به او گفته بود من به کمکت نیاز دارم به جبهه برو. اما مرتضی گفته بود جنگ است و من نمی‌توانم در خانه بمانم. چون پدرمان باغ داشت، مرتضی به ایشان در کار باغ و کشاورزی کمک می‌کرد. وقتی مرتضی به جبهه می‌رود، در تماسی که پدرم با او داشت، می‌گوید مرتضی برگرد. برادرم در جواب می‌گوید بابا یک روسری برایم آماده کن که اگر آمدم این روسری را روی سرم بگذارم و کنار خواهرانم در خانه بنشینم. چون من نمی‌توانم بیرون از خانه بروم! خجالت زده مردم و کشورم هستم. من به جبهه آمدم تا برای اسلام بجنگم.

### چطور شد که بعد از سال‌ها تصمیم گرفتید دفترچه خاطرات شهید را تبدیل به کتاب کنید؟

دفترچه خاطرات شهید روی تاقچه خانه مادرم بود و لکه‌های خون روی آن وجود داشت. همسرم وقتی دفترچه را دید تعجب کرد. چون دفترچه‌ای بود که در جیب شهید مرتضی بود و خاطر‌اتش را هر لحظه می‌نوشت. وقتی مرتضی به شهادت رسید، دفترچه آغشته به خونی شده بود و ترکش گلوله به آن اصابت کرده بود. قسمتی از دفترچه بر اثر همین ترکش کمی سوخته اما آسیبی به نوشته‌های آن نرسیده بود. همسرم که دفترچه را خواند، خیلی برایش جالب آمد. هر چه بیشتر می‌خواند جالب‌تر می‌شد. در آن دفترچه حوادث واقعی جنگ که مستند است نوشته شده بود. بعد همسرم به بنیاد شهید رفت تا پی‌گیری مطالب دفترچه شود. اما آنجا توجهی به این موضوع نکرده بودند. گویا یک نفر به ایشان گفته بود اگر شهید شما ستمی در جبهه داشت قابلیت چاپ دارد. نمی‌توانیم نوشته‌های یک سرباز را کتاب کنیم! این حرف ما را خیلی ناراحت کرد. چون «سرباز» در هرم امنیتی کشور، پایه و اساس محسوب می‌شود. شما توجه کنید که حتی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی که در چه سر لشکری داشت، وصیت می‌کند روی قلم بنویسید سرباز قاسم سلیمانی. من برای مملکت فقط سربازم! وقتی خاطرات شهید قربان‌زاده را می‌خوانید در جایی می‌گویید من می‌دانم برای این مملکت جان فاقایی دارم، باید جانم را تقدیم کنم و می‌دانم که بر گنتی نیست. امیدوارم خدا این قربانی کوچک را از پدر و مادرم قبول کند و مرا با خلوص نیت پذیرد. به هر حال همسرم همچنان پیگیر انتشار کتاب شد و توسط روایت فتح آن را منتشر کرد.

برادرم در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش نوشته است: ما به جبهه رفتیم تا کربلا و نجف را آزاد کنیم. برای اینکه شما (مردم) به راحتی بتوانید به زیارت نجف و کربلا بروید.

است. اینطور که از مطالب دفترچه شهید برمی‌آید، برادرم در تظاهرات ضد طاغوت در امل شرکت می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب به عنوان سرباز به لشکر ۷۷ خراسان رفت و با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه شد. دو سال دوم خدمت سربازی‌اش هم به شهادت رسید.

آن زمان سه نفر از لشکر ۷۷ خراسان به کمک گروه چریکی فدائیان اسلام در آبادان رفته بودند که در کتاب «شاهرخ، حر انقلاب اسلامی»، داستان زندگی شهید شاهرخ ضرع‌غام، حضور این سه نفر ارتشی در میان گروه فدائیان اسلام آمده است. بعداً که خاطرات شهیدمان را می‌خواندیم، آنجا عنوان شده: امروز ما سه نفر از لشکر ۷۷ خراسان برای کمک به نیروهای فدائیان اسلام رفتیم. در واقع مطالب این دو کتاب، هم‌دیگر را تأیید می‌کنند. آبادان، محل حضور شهید شاهرخ ضرع‌غام و برادرم و دیگر هم‌زمان‌شان بود. جالب است که شاهرخ ضرع‌غام و برادرم دقیقاً در یک روز (۱۷ آذر ۱۳۵۹) به شهادت رسیده‌اند. برادرم رزمنده لشکر ۷۷ خراسان بود و از زمان شروع جنگ تحمیلی تا شهادتش نیز دقیقاً ۷۷ روز طول کشید.

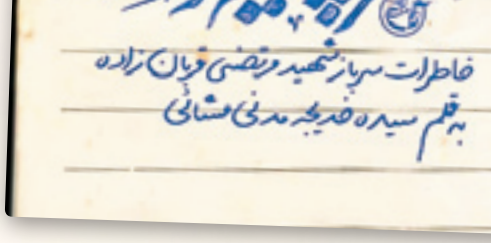
### خود شما به کدام بخش از خاطرات دست‌نویس برادر تان علاقه دارید؟

در واقع داستان‌هایی در جبهه اتفاق افتاده که هر کدام از این موارد را شهید در دفتر خاطراتش ذکر کرده است. اما نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است: برادرم بسیار منظم بود و همین دست‌نویس‌هایش که ماده



کتاب دفترچه نیم سوخته از روی خاطرات دست‌نویس شهید قربان‌زاده تألیف شده است

د دفترچه خاطرات شهید روی تاقچه خانه مادرم بود و لکه‌های خون روی آن وجود داشت. همسرم وقتی دفترچه را دید تعجب کرد. چون دفترچه‌ای بود که در جیب شهید مرتضی بود و خاطر‌اتش را هر لحظه می‌نوشت



### گفت‌وگوی «جوان» با برادر و یکی از اقوام شهید مرتضی قربانزاده پیرامون زندگی و خاطرات دست‌نویس شهید

## بنی‌صدر که در جبهه بود حتی یک گلوله عراقی به ما شلیک نشد!



### زینب محمودی عالمی

از شهید مرتضی قربانزاده دفترچه خاطراتی به جا مانده که هنگام شهادت همراه خود داشت. او در این دفترچه، خاطرات روزانه‌اش را می‌نوشت. سال‌ها بعد، همسر برادرش به این خاطرات دست پیدا کرد و آن را تبدیل به کتابی تحت عنوان «دفترچه نیم سوخته» کرد. مرتضی پنجم اسفند ۱۳۳۸ در محله محروم «بربری خیل» امل متولد شد. در دوران کودکی در کنار تحصیل، در کار باغبانی به پدرش کمک می‌کرد. بعد از اینکه دیپلم گرفت به خدمت سربازی رفت و در لشکر ۷۷ نامن الاثمه (ع) خراسان در رسته ادوات به عنوان سرباز مشغول به فعالیت شد. وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، در همان اولین روزها عازم جبهه‌های نبرد شد و سرانجام ۱۷ آذر ۱۳۵۹ در جاده آبادان - ماهشهر بر اثر اصابت گلوله مستقیم توپ، سر از تنش جدا شد و به شهادت رسید. در همان روزی که مرتضی به شهادت رسید، شاهرخ ضرع‌غام معروف به حر انقلاب نیز در آبادان شهید شد. علامه حسن‌زاده آملی بر پیکر شهید نماز اقامه کرد و در گلزار شهدای آقا سیدحسین شهر امل به خاک سپرده شد. گفت‌وگوی «جوان» با داوود قربانزاده برادر شهید و سیده خدیجه مدنی مشاتی همسر برادر شهید و نویسنده کتاب «دفترچه نیم سوخته» را پیش‌روارید.

### برادر شهید

گویا شما فاصله سنی زیادی با برادر شهید تان داشتید؟ موقع شهادت ایشان چند سال داشتید؟

بله، من متولد سال ۵۸ هستم و برادرم سال ۵۹ شهید شد. آن موقع فقط یکسال و نیم داشتم. ما خانواده پرجمعیتی داشتیم. شش برادر و سه خواهر بودیم. شهید دومین فرزند

بود. پدرمان کشاورزی می‌کرد و مدتی هم مغازه داشت. اگر می‌شود خاطراتی که در مورد برادر شهید تان از دیگران شنیده‌اید را برای ما بازگو کنید؟ برادرم زمان جنگ، خاطر‌اتش را هر روز در دفترچه‌ای می‌نوشت که بعد از ۲۸ سال توسط همسرم سیده خدیجه مدنی مشاتی این دفترچه پیدا شد و با کوشش ایشان، خاطرات برادرم تهیه و تألیف شد. کتاب «دفترچه نیم سوخته» با همکاری انتشارات روایت فتح به چاپ رسیده

### جدول

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۱۸

	۸		۳	۵					
	۳	۹							۴
								۶	۸
			۶	۷					۳
								۸	۳
	۸	۵	۲						
				۳	۱	۹			
						۵			
			۷	۶					
									۲

### جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به‌کارروند.

### جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۹۱۷

۵	۸	۱	۶	۳	۷	۵	۱	۱	۱
۱	۱	۷	۵	۱	۵	۳	۸	۶	۶
۳	۵	۶	۱	۱	۸	۷	۱	۵	۵
۸	۱	۳	۱	۵	۶	۱	۵	۷	۷
۱	۱	۷	۱	۵	۶	۳	۱	۵	۸
۶	۱	۵	۷	۸	۳	۱	۵	۱	۵
۷	۳	۱	۸	۶	۱	۵	۱	۵	۱
۵	۵	۸	۳	۷	۱	۵	۱	۶	۱
۵	۶	۱	۵	۵	۸	۷	۳	۱	۵
۱	۶	۱	۵	۵	۸	۷	۳	۱	۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

### از راست به چپ

- ۱- کشور گازی شمال آفریقا - در این حدیث شریف حضرت زهرا از سوی پروردگار محور خاندان وحی معرفی شده است
- ۲- بوی رطوبت - سخن چین - شهری در کرمان - مخفف هستم
- ۳- علت و موجب - درخت زبان گنجشک - هرگز عرب - بستر حرکت قطار
- ۴- شتر تندرو - شهری در استان یزد - دریافت
- ۵- مظهر عدالت - خورشید - ترک گروه مجازی
- ۶- قطعه زمین زراعی - آینده - جواش را نباید با پدی داد - انگور سیاه
- ۷- عضوی در صورت - بزرگی و شوکت - از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد - ماه سرد
- ۸- سطح دست - حرص و طمع
- ۹- فرورفتگی سطوح فلزی - اصلاح متن - از فرشتگان شب اول قبر - شکم‌بند طبی
- ۱۰- رگ گردن - چین و شکن - برابر و مقابل - قیم
- ۱۱- گناه - شهر باران - صدای کافی
- ۱۲- غلاف شمشیر - مجلسی برای اموات - کاشتن اندیشه در مغز دیگران
- ۱۳- خلوص و یکپارگی - همراه هم - تخم مرغ فرنگی - از شهرهای استان فارس
- ۱۴- ویتامین نور خورشید - چتر گیاهی - سازی قدیمی که بیش از هزار سال قدمت دارد - تکیه بر پشتی
- ۱۵- نوعی موشک ضد هوایما و دوش پرتاب - از مراسم ازدواج

### از بالا به پایین

- ۱- از نام‌های انسان در قرآن - تیر عمود بر عرشه کشستی - طایفه - آوا
- ۲- التماس - ترشی انار - رفوزه - گرانپها
- ۳- دست پیمان - جوبنده
- ۴- جای لغزش - یار شیرازی - کتاب ابن‌سینا - به دنیا آوردن - تهوع
- ۵- گازی که از آن در دستگاه‌های سردکن استفاده می‌شود - عبادتگاه زرتشتیان
- ۶- هدیان - تفاوت - موت
- ۷- درخت انگور - آماده و فراهم - نام پدر حضرت ابراهیم - صندلی فرنگی
- ۸- وصله ناپیدا - از آفات گل و گیاه
- ۹- زاده کرپلا - خاک - سوگ و عزا - یزدان
- ۱۰- عقاب سیاه - خالق رمان آرزوهای بزرگ - شتر
- ۱۱- قیبر سفید - دنبال سرخ می‌گردد
- ۱۲- برحرف - سوره‌ای در قرآن - هست آذری - نت بیمار - تکرار حرفی
- ۱۳- نخست‌وزیر - ترور شده پاکستان - آگاه
- ۱۴- گدا - سلطه و نفوذ - از آدم برسشتند و به پیمان‌ه زدند - پایتخت نروژ
- ۱۵- شهر آرزو - چرخ فولادی تانک - رگ حیاتی مصر - ایمن